

و پاسبانی در آنجا گماشته بودند که آنها را حافظ الثغور می‌گفتند و در سر راههای نظامی کاروانسراهایی بود که به آنها «رباط» می‌گفتند و در آنها همیشه اسبهای زین کرده و آماده نگاه می‌داشتند و در لشکر کشیها به کار می‌بردند. در صدر اسلام تازیان بنای جهانگیری را گذاشتند، برخی از نواحی را به زور گرفتند، و این گونه تصرف را عنوه می‌گفتند و برخی را به صلح متصرف شدند و اینگونه تصرف را مصالحه می‌گفتند. زمینهایی را که به زور می‌گرفتند غنیمت می‌گفتند چهار پنجم آن را در میان جنگجویان غالب تقسیم می‌کردند و یک پنجم از آن متعلق به حکومت مرکزی خلافت بود.<sup>۱</sup>

«برزرگان این نواحی متصرفی، همچنان به کشاورزی خود مشغول بودند و قسمت عمده محصول را به مالک جدید می‌دادند. برزرگان نواحی که به مصالحه گرفته بودند، تنها حق کشاورزی در آنجا داشتند، اما زمین دیگر از آن ایشان نبود و می‌توانستند حق کشت و زرع خود را به دیگری واگذار کنند به شرط این که خراجی سالیانه بپردازند.»<sup>۲</sup>

عرض یا «سان» سپاه بعد از اسلام: «در ایران از عهد هخامنشیان به بعد سان سپاه و دیدن افراد ارتش و سازوبرگ آنان معمول بود جرجی زیدان می‌نویسد: ایرانیان هر سال موقع سعین ارتش را سان می‌دیدند، به این قسم که سواران درجه دار با اسب و گماشته‌ای که یکدک می‌کشید، بازو و کلاه خود و سپر و نیزه و شمشیر و گرز و زانوبند و اسب و کارد و طغاب و توبره و زنجیر و آهن و نمک و گلوله نخ و درفش و قیچی و پتک و گاز انبر و قلمه آب و سوزن و شال که دو کمان یا زه و دوزه یکدی و دو جعبه تیر، یکی با خودش و یکی باگماشته‌اش از جلو پادشاه رژه می‌رفتند.

همین که اعراب تمدنی به هم زدند و دارای سپاه شدند، این رسم را از ایرانیان گرفتند و معمول داشتند...»<sup>۳</sup>

در زمان عمرو لیث صفاری مراسم سان بسیار انجام می‌گرفت. گردیزی می‌نویسد: «عمرو بن لیث اندر کار حشم و لشکر سخت کوشا بود و هر سه ماه ایشان را صله فرمودی و به غایت هوشیار بود... و رسم عمرو چنان بودی که چون سه سال بگذشتی، او را دو طبل بودی یکی را سبارک گفتندی و دیگری را میمون فرمودی تا هر دو طبل بزدندی. همه حشم خبر یافتندی که روز صله است. پس سهل بن حمدان عارض بنشستی و بدره درم پیش خود فرو ریختی و شاگرد عارض دفتر پیش گرفتی و نخستین نام عمرو بن لیث برآمدی. پس عمرو بن لیث از میان بیرون آمدی و عارض او را بنگم ریستی و اسب و سلاح او را همه سره کردی و همه آلت او را نیکونگاه کردی و بستودی و پسندیدی، پس سیصد درم اندر کیسه کردی و بدو دادی. عمرو بستدی، و اندر ساق سوزه نهادی و گفتی که الحمد لله که ایزد تعالی مرا طاعت امیر المؤمنین ارزانی داشت. و بازگشتی، پس بر جای بلند شدی و بنشستی و به سوی عارض نگاه همی کردی تا همه لشکر را هر یکی

۱. سید نفیسی، تاریخ خاندان طاهری، پیشین، ص ۳۶۵ به بعد.

۲. جرجی زیدان، تمدن اسلامی، پیشین، ص ۱۳۶.

۳. تاریخ گردیزی، به اهتمام فردوسی، پیشین، ص ۱۵.

را تفحص همچنین کردی و اسب و زین و افزار و آلت سوار و پیاده همه نیکو بنگریستی و صلۀ هر یک بدادی بر اندازه آن کس و همیشه سنهیان داشتندی بر هر سالاری و سرهنگی و سهری تا از احوال او همه واقف بودی.»<sup>۱</sup> در تاریخ بیهقی نیز گاه از سان سپاه سخن به میان آمده است از جمله ضمن وقایع عصر مسعود، میخوانیم: «و روز سه شنبه نوزدهم ذی الحجّه (۵۴۶) امیر پگاه برنشست و بصرای باغ پیروزی بایستاد تا لشکر، فوج فوج بگذشت...»<sup>۱</sup>

از عصر ساسانیان تا حمله مغول یکی از مهمترین دیوانهای ایران دیوان عرض بوده است و صاحب دیوان عرض چنانکه گفتیم پس از وزیر بزرگ یکی از مهمترین شخصیتها بود و از دستیاران برجسته پادشاه بشمار میرفت و همه امور نظامی زیر نظر او جریان داشته و شاید به همین مناسبت او را عرض لشکر نیز می گفتند. سپهسالار نیز سوئیت نظامی مهمی داشت چون به این مقام برگزیده می شد خلعت می پوشید و مورد عنایت شاه و سران کشور قرار می گرفت.

**خلعت سپهسالاری تاش** بیهقی می نویسد: «پس از آنکه تاش ناسزد مقام سپهسالاری عراق گردید سلطان مسعود فرمود تاش خلعتی سخت نیکو و فاخر راست کردند تاش را کمرز و کلاه دوشاخ و استام زر هزار مثقال و بیست گلام و صد هزار درم و شش پیل نر و سه ماده و ده تخت جامه خاص، و کوسها و علامت و هرچه به آن رود راست کردند هر چند تمام تر... امیر بار داد چون از بار فارغ شدند امیر فرمود تاش را به جامه خانه بردند و خلعت بیوشانیدند و پیش آوردند امیر گفت مباد که پاد پو ما و پو تو این خلعت سپهسالاری عراق... تو ما را بهری خدست کردی و سالار ما بوده ای، چندانکه که تو در خدست زیادتی می کنی ما نیز زیادتی نیکویی و سحر و جادوی فرسائیم... تاش زین بوسه داد و بازگشت سوی خانه و اعیان درگاه نزدیک او رفتند و حق وی نیکو گزاردند.»<sup>۲</sup>

در قرون وسطا مردم مسلح بودند: در دوره قرون وسطا تقریباً همه طبقات کمابیش مسلح بودند. بار تولد می نویسد: صرف نظر از محافظان شاهی و مدافعان دین که واجد سازمان بودند، در آن زمان رسمی رایج بود که همه اسلحه داشتند، و این خود از لحاظ دولت، به نارضایی مردم جنبه خطرناکی می داد. و بسویژه در سراز بزرگ پرجمعیت شهرها، ساکنان بزرگترین شهر بازرگانی یعنی سمرقند، عناصری عاصی و ناآرام شمرده می شدند. و این شهرت خود را تا دوران جدید نیز حفظ کردند. احتمالاً طبقه روشنفکر و باسوادی که در خدست دولت شغلی پیدا می کردند، خطرشان کمتر بود. ولی به هر حال برای دولت نامطبوع و مزاحم بودند...<sup>۳</sup>

ریچاردن فرای می نویسد: تعداد غلامان در دربار ساسانیان به چندین هزار می رسید. اما تعداد غلامان سرباز که در خدست سپاه بودند، بسی بیشتر از این بود. اطلاعات ما در باب سپاه ساسانیان بسیار اندک است. اما در باب سپاه جانشینان آنان یعنی غزنویان، اطلاعات بیشتری داریم. بوسورث<sup>۴</sup>

۱. تاریخ بیهقی، به تصحیح دکتر فیاض، ص ۷۰۲. ۲. بیهقی، ص ۳۴۷.

۳. ترکستان نامه، پیشین، ج ۱، ص ۵۱۲.

مدار کی درباب سپاہ غزنویان جمع آوری کرده که مبنای مقایسه بی برای سپاه سامانیان به دست می دهد. جالبترین خصیصه سپاه محمود غزنوی، کثرت ملل و نژادهای گوناگون بود که در آن وجود داشت. هندیان، افغانهای کوهنورد، ایرانیان و حتی اعراب از جمله عناصری بودند که در کنار ترکان در خدمت سپاه محمود بودند. این تعداد بنبچه را نویسندگان متأخر متوجه اند که سلطان به این وسیله می توانست گروهی دیگر را به مخالفت با گروهی دیگر برانگیزد و بدینوسیله از توطئه و دستبندی جلوگیری به عمل آورد. مسلماً تنوع عناصر تشکیل دهنده سپاه سامانیان کمتر بود. اما اشاراتی هست که گاهی دو دستگیهایی میان گروهها ایجاد می شد. هر یک می کوشید منافع خود را به زیان گروه دیگر تأمین کند... به طور کلی طبقه حاکم را ترکان، ایرانیان و کارداران حکومت که صاحب نفوذ بودند، تشکیل می دادند.

و در مقابل آنها توده های مردم بودند که قدرتشان مبتنی بر سلاحهایی بود که در دست داشتند و پیشوایان دینی آنها را رهبری می کردند. به نظر ریچاردن فرای، ایجاد صنف نظامی حرفه بی از گاردهای ترک در دوره سامانیان، بیشتر به این سبب بوده که اسرای سامانی مایل بودند در برابر توده مردم حریفی بتراشند نه آن چنان که غالباً اظهار نظر شده، بخواهند طبقه دهگانان را مقهور کنند. وقتی اسماعیل سامانی نخستین بار به بخارا آمد، قدرت توده مردم محلی و راهزنان، او را ستوحش کرد. نباید از یاد برد که در این عصر در ساوراء النهر عامه مردم عموماً مسلح بودند و همین که متحد می شدند، قدرت رعب آوری بوجود می آوردند. در این دوره سپاهیان دولتجو، غازیان و راهزنان مشکل بزرگی برای دولتهائی که علاقه به مرکزیت داشتند ایجاد می کردند. در سال ۳۵۴ قوایی متشکل از بیست هزار غازی از خراسان حرکت کرد و ازری سر در آورد. تاراج و چپاول این عده چنان اختلالی ایجاد کرد، که رکن الدوله دیلمی لشکری به مقابله آنان فرستاد و آنها را شکست داد و به خراسان ستواری کرد.

در ساختن غازیان را به ناسهای مختلفی مانند عیار، صلوک، فیتان و مطوعه ناسیده اند و مشکل می توان گفت که فرق میان آنان چه بوده است. یعقوب لیث از میان یکی از این گروهها در سیستان برخاست... این قبیل دسته ها مبین آن است که شرایط زندگی هنوز ثبات نیافته و وجود تشکیلات محلی، برای دفاع و حفاظت ضرورت داشت.

تا سوهی که حکومت مرکزی مقتدر بود و می توانست غازیان را تحت نظارت بگیرد، پراکندگی قدرت در حداقل وجود داشت. اما با زوال دولت آل سامان، وفاداریها به جانبی دیگر روی نمود. اسرای ترک توجه خود را معطوف آن ساختند که در مملکت سامانیان قلمروهای خصوصی برای خویش به وجود آورند. این عمل تقلیدی از خط مشی پیشین دهگانان بود که اکنون اسلاکشان به دست رهبران نظامی افتاده بود. نیروی سلاح، مجوزی به وجود آورد تا سپاهیان امتیازات مدنی را غصب کنند و اسرای سپاه با به دست آوردن اسلاک و اراضی در شرق ایران، رسم اقطاع را که در دوره سلسله های بعدی مخصوصاً سلجوقیان عمومیت یافت باب کنند... برای اسرای اولیه سامانی اسکان آن فراهم بود که حقوق سپاهیان را به پول نقد یا به صورت داراییهای منقول بپردازند. نه تنها به آن سبب که سامانیان به سعدان وسیع نقره قسمت علیای رود زرافشان نظارت داشتند، بلکه بیشتر به علت رونق تجارت

و فراخی نعمتی که در قلمرو آنان وجود داشت، دلیلی وجود نداشت که اسرای سامانی املاک قلمرو خود را به اشخاص واگذارند... بعدها با ایجاد مشکلات اقتصادی، فریاد سپاهیان بلند شد... تقریباً نصف عایدات دولت سامانیان صرف سپاه می شد. مع هذا تقاضای سپاهیان برآورده نمی گردید با این حال مدرکی دال بر این که حکومت، املاکی را به عنوان اقطاع به افراد واگذار می کرده، در دست نیست... این امر اگر به فرض در دوره سامانیان عملی شده باشد، دست کم نضعی نداشت... 'عمرو، برادر یعقوب لیث صفاری در ۲۸۷ هـ. با تجهیزات کافی به ساوراء النهر مقرر حکومت سامانیان حمله ور شد، اسماعیل سامانی قوای او را تارومار نمود و خودش نیز اسیر شد.

ادوارد براون نتیجه این مبارزه را با استفاده از منابع گوناگون، در تاریخ ادبیات خود چنین توصیف می کند:

هفتاد و پنج هزار سپاهی که عمرو، قبل از نبرد سان دیده بود... چنان متفرق شدند که شامگاهان امیر یعقوب در چادر دشمن اسیر و به شامی نیازمند بود. قضا را فراشی که سابقاً در خدمت او بود از آنجاسی گذشت و بر او رحمت آورد. پس قدری گوشت خرید و یک ماهیتابه از یک سپاهی عاریت گرفت و از سرگین شترآنشی برافروخت و ماهیتابه را روی چند کلوخ قرار داد و برای آوردن نمک رفت. در این حال سگی گرسنه که به بوی خوش طعام جلب شده بود، پیش آمد و سر درون ماهیتابه کرد تا استخوانی برآید. ماهیتابه داغ، بینی او را بسوزانید، و چون سر را عقب کشید دسته ظرف به گردش افتاد، وحشت زده پا به فرار گذاشت و ماهیتابه و غذا را با خود برد. عمرو چون این را دید، رو به سربازان و نگهبانانی که در آن اطراف ایستاده بودند کرد و گفت من آن کسی هستم که امروز صبح چهارصد شتر برای حمل آشپزخانه لازم بود و امشب توسط سگی حمل گردید.

شجاعت دیلمیان: ... در زمان حجاج بن یوسف (والی عبدالملک مروان در عراق) نمایندگان از دیلم نزد او بودند. حجاج به ایشان تاکید کرد یا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند. آنان ابا کردند. حجاج دستور داد نقشه سرزمین دیلم را کشیدند و کوه و بیابان و پستی و بلندی آن را رسم کردند. سپس نمایندگان دیلم را فراخواند و آن نقشه و صورت را به ایشان نشان داد و گفت یا پیشنهاد مرا بپذیرید یا با این نقشه ای که از بلاد شما در دست دارم، می فرستم تمام شهرها را خراب کنند، مردان را بکشند، زنان و کودکان را اسیر کنند. دیلمیان پاسخ دادند صورت و نقشه سرزمین ها درست است، فقط یک نقص دارد و آن این است که جوانمردانی که از آن دفاع خواهند کرد در آن دیده نمی شوند. اگر بی خواهی، امتحان کن حجاج سپاهی به سرداری پسرش محمد به دیلم فرستاد. ولی محمد کاری از پیش نبرد و به قزوین برگشت. از این پس دیلمیان خطرناکترین دشمن خلفا محسوب میشدند... آل ابیطالب از اوایل خلافت عباسیان که سخت تحت شکنجه قرار گرفته بودند، بهترین پناهگاهشان ایران بود. هجوم سادات به سوی دیلم در زمان متوکل عباسی شدت گرفت. از این پس دو خطر از

ناحیه دیلم خلفا را تهدید می کرد: یکی شجاعت دیلمیان که با استفاده از مناطق صعب العبور شجاعانه با خلفا مبارزه می کردند، دوم سادات علوی که مورد حمایت دیلمیان بودند.<sup>۱</sup> اصطلاحات نظامی در عهد غزنویان: آقای مهدی محقق استاد دانشگاه ضمن پژوهش پیرامون اصطلاحات دیوانی در قادیخ بیهقی، راجع به سوابق تاریخی دیوان عرضی، و اصطلاحات نظامی در عهد غزنویان چنین می نویسد:

مقصود دیوان عرض سپاه همان، عرض لشکر است اصطلاح عرض کردن لشکر و دیوان عرض سپاه در شاهنامه آمده است:

همه لشکر رومیان عرض کسین هر آن کس که هستند نو یا کهن  
بدو داد دیوان عرضی سپاه بفرمود تما پیش درگاه شاه  
از کلمه فوق «عارض» گرفته شده چنان که فرخی گوید:

عارض جیش و عمید لشکر میر، آن که او کرده گیتی راز روی خویش چون خرم بهار  
(۱) دیوان عرض: «سواب آن است که از خازنان نسخه‌ی خواسته‌اید به خرجها که کرده‌اند و آن را به دیوان عرض فرستاده شود.» ۲۵۷

(۲) نایب دیوان عرض: «و در باب بیستگانی لشکر و اثبات و اسقاط نایب دیوان عرض فصلی...» ۶۵۷

نایب دیوان عرض کسی بوده که صاحب دیوان عرض را معاونت و یاری می کرده است.

(۳) عارض: «اسیر یا وزیر و عارض و بوسهل زوزنی و سپاهسالار و حاجب بزرگ خالی کرد.» (یعنی مشورت کرد).

عارض به کسی گفته میشد که عهده‌دار عرض لشکر بوده است.  
(۴) سپاهسالار: «اسیر مسعود به سپاهان بود و قصد داشت که سپاهسالار تاش فراش آنجا یله کند.»

سپاهسالار به رئیس سپاه اطلاق می شده است و محتملاً مفهوم آن با «حاکم لشکر» که بیهقی به کار برده یکی بوده است.

(۵) سرهنگ: «روز دیگر سپاهسالار غازی به درگاه آمد با جمله لشکریان بایستاد و مثال داد جمله سرهنگان را، تا از درگاه به دوصف بایستادند با خیل‌های خویش.»  
احتمال می رود «سرهنگ» به کسی گفته می شده که بر سواران رباست می کرد. فرخی کلمه سرهنگ را با پیاده آورده:

زبیدلی و زبیدانشی به لشکر خسویش هم از پیاده هراسان بود هم از سرهنگ  
بیهقی از «سرهنگ سرائی» ص ۲۲۸ و «سرهنگ سلطانی» ص ۶۹ نیز یاد کرده است.  
(۶) سواران جریده: «نگاه کرد جوقی لشکر سلطان پدید آمد. سواران جریده و مبارزان

خیاره.» ۲۳۳

جریده به معنی گروهی از سواران است که برای جنگ با دشمن جدا کرده شده باشد. (۷) یکسوارگان: «وی را در خسیس تر درجه بباید داشت، چنان که یکسوارگان حاصل ذکر را دارند.»

احتمال دارد به معنی سوارانی باشد که به تنهایی حرکت می کنند.

(۸) سپاه: لشکر دارای اجزایی بوده است بدین ترتیب: مقدمه، ساقه، قلب، میمنه، میسره، جناحها، مایه دار، «قلب و میمنه و میسره و جناحها و مایه دار و ساقه و مقدمه راست می رفتند» قلب میان لشکر و میمنه جانب راست و میسره جانب چپ است... جناحها دو بال لشکر و مایه دار قسمت احتیاط و ذخیره و مقدمه پیشتر و لشکر و ساقه دنباله رو لشکر است. (۹) طلایع: «بس تربیت کرد که لشکرها به اطراف فرستد و ترتیب طلایع و افواج کند.» طلایع جمع طلیعه، قسمتی از لشکر که پیش فرستاده می شود. این کلمه در فارسی به صورت «طلایه» به کار برده شده است...

(۱۰) کردوس: که کردوسهای میمنه و میسره بر جای خویش است.<sup>۱</sup>

ابن ندیم در کتاب الفهرست از کتابهایی که در سوارکاری و برداشتن اسلحه و آلات جنگی و تدبیریه کار انداختن آنها تألیف شده و همه سلسل از آن پیروی دارند نام می برد و از جمله «از کتاب آیین الرمی، از بهرام گود و به قولی از بهرام چوبین، کتاب آیین الضرب بالصوالجه، از ایرانیان، کتاب تعبیه الحرب و آداب الاساوده و کیف کانت ملوک الفرمی تولى الادبعا الثغود من الشرق والغرب والجنوب والشمال، کتاب الخیل از هرثمی شعرائی درباره جنگ که برای ساسون تألیف کرده و از هفت کتاب دیگر، در راه و رسم جنگ و طرز استفاده از آتش، نفت منجنیق و سایر وسایل نام می برد.»<sup>۲</sup>

ابن المقفع در رساله الصهابه، به نکته مهمی اشاره می کند به نظارو: در میان سربازان ساده، سردمی مستعد و گمنام توان یافت که بر فرماندهان خود برتری دارند. باید اینان را شناخت و مقاسمان را گرامی داشت. سربازان را باید درستکار و پاکدامن بار آورد و آنان را از تنعم و رفاه دور داشت. حقوق سربازان را نباید هر سه یا چهار ماه یک بار پرداخت و برای مبارزه با گرانی هزینه ها، بهتر است که قسمتی از پرداخت ها به صورت جنس باشد.<sup>۳</sup>

نظام الملک در سیاستنامه، در پایان فصل چهل و سیم، از قول بزرگمهر از خطر مظالم لشکریان به سردم سخن می گوید و می نویسد: «... لشکریان بر ولایت ملک مهربان نباشند، و همه در آن کوشند که کیسه خویش پر کنند و غم ولایت نخورند و رضا نباید داد که لشکر را این قدرت و تمکین باشد.»<sup>۴</sup>

ابن ففندق در تاریخ بیهقی می نویسد: «هنگامی که هرون الرشید عازم خراسان بود

۱. مهدی محقق، تلخیص از یادنامه ابوالفضل بیهقی، پیشین، ص ۶۱۴ به بعد.

۲. فهرست ابن ندیم، ترجمه احمد، ص ۵۵۷.

۳. دکتر سارین، حکومت اسلامی، پیشین، ص ۱۲۳ (با اختصار).

۴. سیاستنامه، باهتمام فروزینی، ص ۱۹۲.

حمویہ دھقان کھناب بود. هرون الرشید او را پیش خواند، گفت سرا در این ایام تحط چه مدت سهمانی توانی داشت؟ حمویہ گفت: اگر عدل بود چندانکه فرمایی، گفت چه عدلی خواهی؟ گفت کشت دبر و دا تعرض ناسانیدن و شخه با حشم درگاه و هیمة اسراف نکنند... هرون الرشید چهار ماه در آنجا مقام ساخت...» از مطالبی که خواندیم میتوان بوضع سپاه و حقوق مردم پی برد.

امان نامه: جهشیاری در کتاب الوزراء و الکتاب نمونه‌ای از اسان نامه‌های قرون وسطا را به دست می دهد: ابن المقفع منشی عیسی بن علی بود عیسی به او دستور داد یک نسخه اسان نامه برای عبدالله بنویسد، او آن را نوشت و در آن سخت تأکید نمود سعی کرد باینانی تنظیم کند که اسکان هرگونه تعبیر و تفسیری علیه وی نباشد. اینک متن اسان نامه:

هرگاه اینجانب به «عبدالله بن علی» یا به یکی از کسانی که همراه خود بیاورد کم یا زیاد آسیب برسانم. یا به یکی از ایشان بطوری نهانی یا آشکارا به هرگونه علت و سبب یا صراحت یا اشاره یا از راه حیل، آزاری برسانم، فرزندم رانده شده محمد بن علی بن عبدالله و نابکار زاده‌سی باشم. در این صورت تمام است محمد (ص) حق خواهند داشت مرا خلع کنند و بر من اعلام جنگ بدهند، و خویشان را از من بری بدانند و من دیگر بیعتی برگردن مسلمانان و پیمان و ذمه‌ای با آنان نخواهم داشت. بر ایشان واجب خواهد بود که از فرمان من سرپیچی کنند و به هر کس از مردم جهان که از من دوری بجویند کمک نمایند و هیچ گونه را بطنی میان من و هیچ یک از مسلمانان باقی نخواهد ماند، و او از زیر نفوذ بیرون و از قدرت من بری خواهد بود... اینجانب به خط خود نوشتم... خدا مرا به وفای به این عهد موفق بدارد. در کتاب التوسل بغدادی به نقش سپاهیان در اسنیت کشور و راهها و پیشرفت فعالیت‌های اقتصادی اشاره شده است:

(۱) «و طوائف حشم و ابناء سجده که نگهداران حریم دولت سلطنت و حافظان حوزه سلطنت، به اندازه ایشان در ثبات قدم بندگی... رعایت جانب لازم دارد... در عهد سالفه هر فساد که به حریم سلک راد یافته است، از معادات امرای حشم بود... و اصحاب دیوان را گوید تا سواجب بر ایشان موفر دارند... و از ظلم بر رعیت بستغنی گردانند... و هر یک را در خور سواجب (چهار پای و سلاح) به واجب طلب کند... تا هر کس ثمره فعل خویش و پاداش عمل بیند...»

(۲) «... و فرسوده ایم تا غزاة (جنگجویان) و مجاهدان را که کمال فضیلت ایشان به فتوای کتاب یزدانی... معلوم و مقرر است به سزید نعم و فیض کرم در آن خیر راغب کند... چه تقویت بازوی اسلام و تربیت نهال شریعت... و دفع احزاب ضلالت، جز به واسطه ترغیب این طایفه... سیسر نمی شود.»

(۳) فرمودیم تا سرهای حد (یعنی حدود و ثغور کشور) را به سردان گزیده و دلیران کار دیده... که با تجارب روزگار آشنا باشند مسحون و معمور دارند، تا اگر ناگاه حالی پیدا آید... تدبیر مهمات در آن وقت باید کردن... و در مورد راههای ارتباطی و تجاری می نویسد:

«احتیاط و سیاست به جای آرد و تنظیف آن از دزدان و سفندان واجب دارد و حفظ

سالک از لوازم ضبط ممالک داند و بازرگانان و ابناء سیبیل را به هیچ سیبیل ناخوشدل و مشوش خاطر نگذارد، چنان که اسوار و دماء (یعنی خون) ایشان از فتک و سفک مصون باشد و از نهب و غارت مأسون. چه ایشان پیکان رایگان و ثناگویان بی طمع باشند، ذکر خوب از حکایت ایشان سایر گردد...»<sup>۱</sup>

**عصیان سپاهیان و تدبیر** نظام‌الملک تنهایک وزیر با تدبیر نبود بلکه در اسوار جنگی و سپاهگیری نیز استاد بود پس از انتشار خبر سرگ البارسلان

**نظام‌الملک**

قاورد عمومی ملک‌شاه به قصد تسخیر کشور بجانب وی لشکر کشید اما ملک‌شاه و نظام‌الملک بر او پیشی گرفتند و در نبردی که در همدان بین دو طرف در گرفت قاورد و دو فرزندش دستگیر شدند پس از این جنگ سپاهیان سلجوقی که از باده پیروزی سرمست شده بودند به اسوار رعیت دست‌درازی کردند و سواجب و جیره بیشتری مطالبه کردند و تهدید نمودند که اگر با تقاضای آنها سوافقت نشود به قاورد ملحق خواهند شد، شب هنگام به اسوار سلطان، قاورد را کشتند و دو فرزندش را کور کردند روز بعد چون سران سپاه تقاضای خود را تکرار کردند، سواجبه به ایشان گفت: «که دیشب عم سلطان زهری را که در نگین انگشتری خود پنهان کرده بود مکیده بود و جان داده بود و سلطان به این جهت دلتنگ و غمگین بود و جای آن نبود که در باب تقاضای شما با او چیزی بگویم لشکر چون این سخن شنیدند دم در کشیدند و دیگر ذکری از افزایش جیره و سواجب نکردند.»<sup>۲</sup>

در اسوار سلطنت ملک‌شاه به او القا کرده بودند که چون سلطنت در

**خطر تقلیل سپاهیان**

امن و اسان است بهتر آنست که تعداد سپاهیان از چهارصد هزار به هفتاد هزار تن تقلیل داده شود تا از این راه سخراج دولت نقصان یابد و مبلغی صرفه جوئی شود، نظام‌الملک که سرد رزم و بزم بود و در جهانگیری و جهاننداری استاد، از این پیشنهاد برآشف و گفت: «البته اختیار با سلطان است، ولی اگر به چهار صد هزار تن سواجب و جیره میدهد، خراسان و ماوراءالنهر تا کاشغر و بلاساغون و خوارزم و نیروز و عراقین و پارس و شام و آذربایجان و ارمنستان و انطاکیه و بیت‌المقدس همگی در تصرف سلطان است و اولتر آنست که به جای چهارصد هزار تن هفتصد هزار سواد داشته باشد تا ولایت دیگری مثل سند و هندو ترکستان و چین و ماچین را تیز بگیرد... اما اگر هفتاد هزار تن را نگاه دارد و مابقی را خارج کند این سیصدوسی هزار تن نیز بی کار خواهند شد و برای آنکه زنده باشند یکی را بر خویشتن سالار می‌کنند و به هر جانب می‌تازند و چندان زحمت به دولت می‌دهند که خزینه‌های سوروث بر سر آن کار بر باد رود.»<sup>۳</sup>

بطوریکه از تاریخ بیتهی برسپایدگاه در جنگها زنان نیز همراه سربازان بودند و از این راه خللی در عزم و اراده جنگی آنان روی میداد چنان که در جنگ با ترکمانان «سپاشی» ادعا میکنند: «جنگی پیش گرفته آمد که از آن سخت تر نباشد نماز پیشین، و قوم ما بکوشیدند و نزدیک بود که فتح برآندی سستی به ایشان راه یافت و هر کسی گردن خری و ذنی گرفتند

۱. بهاءالدین بنداوی، التوصل الی الترس، تهران، ۱۳۱۵ ق.، ص ۱۹ به بعد.

۲. نقداحوال، از مجلس مینوی، ص ۲۱۳. ۳. همان کتاب، ص ۳۴۱ به بعد.

و صد هزار فریاد کرده بودم که زنان میارید، فرمان نکردند تا خصمان چون حال بر آن جمله دیدند دایرتر در آمدند و من شال دادم تا شرابی می زدند (نوعی خیمه) در میان کارزارگاه و آنجا فرود آمدم تا ابتدا بمن کنند و بکوشند تا خللی نیفتد، نکردند و سرا فرو گذاشتند و سر خویشی گرفتند و سرا تنها گذاشتند... و سرا تیری رسید بضرورت بازگشتم...» بطوریکه از نوشته بیهقی برسیاید در عهد سعوده علت بی کفایتی و عیاشی سلطان، فرماندهان و سپهسالاران قدرت و انضباط عهد محمودی را از کف داده بودند. چنانکه سببش از بی انضباطی و خود سری سربازان شکایت می کنند.

گاه بعضی از سرداران بجای نبردی سردانه به حیلله های ناجوانمردانه دست میزدند: حیلله طغانتکین علیه سبکتکین

طغانتکین برای آنکه حوزه قدرت خود را وسعت بخشد بران شد که بیاری «پیری تکین» دعوتی شگرف بر پا کند و اسیر سبکتکین و کلیه معاریف و بزرگان دولت او را سکارانه فروگیرد و بکشد، پیری تکین نخست بشاشت نمود «سوگند خورد که سرایشان، با هیچ آدمی زاده نگوید و در این کار، یاران گیرد، پس به خانه آمد و اندیشه کرد که سبکتکین سردی صاحب دولتست و هر که با صاحب دولت دست در کمر کنند هر آینه بیفتند و نیز طغانتکین با ناصرالدین که ایشان را به جان باز خرید و در حق ایشان چند لطفی فرسود، و فان کردند و مکافات نیکی او بدی خواهند کرد، سرا به ایشان چه امید تواند بود؟

پس نزد امیر سبکتکین آمد و خلوتی طلبید و آنگاه روی بدیوار کرد و گفت: ای دیوار خیمه با تو میگویم که من سوگند خوددهم که این سخن با آدمی زاده نگویم بدان که طغانتکین قصد غدیری دارد و می خواهد که امیر ناصرالدین را به سهمانی خواند با جمله معارف لشکر، همه را فروگیرد و بکشد و سرا در این سخن سخرم کرده اند و من از راه اخلاص باتو که دیوار خیمه ای میگویم و اگر امیر سعتمدی از آن خود با من ناسزد کند او را بپریم تا این حکایت او را روشن شود و صدق قول من بدانند.

امیر سبکتکین از وی منتها داشت و حالی او را انعامی فرمود و سعتمدی از آن خود با وی ناسزد کرد، پس او را با خود به نزد طغانتکین برد و گفت: این سرد از جمله معتمدان من است و ما را از وی کارها بگشاید. ایشان با آن سرد گفتند که با ما بیعت کن، آن سرد حالها بشرح شاهده کرد و خدمت امیر ناصرالدین کرد.

امیر سران لشکر را فرمود که فردا با تعداد مستعد باشید در میدان، که چون من عنان اسب طغانتکین بگیرم شما هر یک عنان یکی از خواص او بگیرید و به بهانه باقی سال، جمله سردان را فروگیرید، پس روز دیگر چنان کردند و امیر سبکتکین عنان طغانتکین بگرفت طغان عنان از دست امیر بستند و اسب را برانگیخت و بر قلعه بست شد و دویست و اند کس از خواص او گرفتار آمدند و امیر ناصرالدین حال را بد جنگ مشغول نشد چه آخر ماه رمضان بود، چندانکه ماه رمضان بگذشت لشکر به در قلعه در آورد و هم در آن روز آن حصار بستند و طغان و

برادرش را باست آورد و سیاست بلیغ فرسود و جزای نکث و نقض عهد بدیشان برسانید» این واقعه تاریخی را عوفی از کتاب یمینی، نوشته ابونصر، عتبی آورده است.

یکی از بدبختیها و مشکلات اجتماعی در دوره قرون وسطا، صدمات وضع مردم در جریان جنگهای فتوادی وارد می شده و مال و جان و آذوقه و کلیه ذخایر سادی و معنوی آنان به باد یغما می رفته است. معمولا افراد لشکری در مسیر خود، تجاوز بحقوق و دارائی مردم را اسری مباح می شمردند مگر در سواردی که پادشاه یا سپهسالار بوسیله چاووشان و پاسبانان، لشکریان را سورد سراقبت جدی قرار میدادند، گفتار بیبختی این معنی را نشان میدهد: «امیر رضی اله عنده از نمازگاه (مسجد) شهر راه بتافت با فوجی از غلامان خاص، و بکرانه شهر بگذشت، و بر دیگر جانب شهر مقدار نیم فرسنگ، خیمه زده بودند فرود آمد، و سالار بکتفدی با غلامان سرایی و دیگر لشکر تعبیه کردند و بشهر در رفتند و از آنجا به لشکرگاه آمدند و جنابشیمان (سراقبان و پاسبانان) گماشته بودند، چنانکه هیچکس را یک دم زیان نرسید و رعایا دعا کردند که لشکری وعدتی دیدند که هرگز چنان ندیده بودند.»<sup>۱</sup>

نویسنده داراب نامه نیز از روش پادشاهان ستمگر و از راه و رسم شهریاران دادگستر، سواردی ذکر کرده و ادعا کرده است که: «پادشاهان ایران همواره مصالح توده مردم را در نظر می گرفتند. در حالی که سران دیگر سمالک به حال مردم توجه نداشتند و از کشتن و غارت کردن مردم بیمی به خود راه نمی دادند... چون ملک داراب... نزدیک طایف رسید، اسرای ایران را جمع کرد، گفت این دیاریم است و ملک یاغی است و شاه سرور با ما بخالفت می ورزد. در میان ما حرب است اما ما را با رعیت کاری نیست. باید که در لشکر جبار اندازند، حکم کنند تا رعیت یمن را کسی خرابی نکند و یک سن جو و گاه به زور نستاند و هرچه لشکری را احتیاج باشد، به زر بخرند تا رعیت از ما به زحمت نباشند تا نام، در دیار یمن به ظالمی بر نیاید که پادشاهان را هیچ طاعتی «وای عدل نیست.»<sup>۲</sup> در جای دیگر مینویسد: «چون آوازه عدل ملک داراب در سلک یمن در افتاد و سردسان آگاه شدند، از راه دور آمدند، نعمت می آوردند می فروختند و می رفتند تا چندان نعمت در میان لشکر پیدا شد که آن راضفت نتوان کرد...»<sup>۳</sup> در جای دیگر می خوانیم که ملک داراب پس از پیروزی بر خصم گفت: «و آنچه به رعیتان

آمدهم از فعل بد ایشان بود... دست بیداد بر بندگان خدا نگشایید، چون فرصت یافتید عفو کنید و عدل را شعار خود سازید که ملوک را بهترین خصلتی و نیکوترین ذینتی عدل است.» در جای دیگر آمده است: «وای بر آن لشکری که یک توپره گاه از کسی به زور بستاند. ما را با رعیت هیچ کاری نیست. ما را با سلک سروکار است» هنگامی که داراب بر دو پادشاه یمن و مصر حکمفرمایی یافت و پایتخت مصر را گشود، به روشنرای وزیر گفت که در شهر منادی کنند که هیچ کس را با رعیت کاری نباشد. وای بر جان آن کسی که دست بر رعیت و مال رعیت نهد،

۱. جوامع الحکایات عرفی، باب دهم از قسم سوم، ص ۲۹۵، به بعد (به اختصار)

۲. تاریخ بیبختی، به تصحیح دکتر فیاض، ص ۵۹۱.

۳. دادا پناه، به تصحیح ذبیح الله سفا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱، ص ۳۰۷.

خود لشکریان خشم و غضب ملک داراب را می‌دانستند. هیچ کس را یارای آن نبود که در رعیت نگاه کند. در جای دیگر می‌نویسد: «هیچ کس را با شما کاری نیست دکانها برگشایید و به خریدن و فروختن مشغول شوید و ایمن و آسوده باشید.»<sup>۱</sup> از این جملات پیداست که جز در موارد استثنائی، روش عمومی شهریان تعدی و تجاوز بوده است. در جنگها غالباً با مغلوبین در نهایت تساوت و بیرحمی رفتار میکردند، بیهقی ضمن وقایع شعبان ۴۲۶ هجری مینویسد: «ترکمانان را بشکستند به نخست دفعت که مقدمه لشکر بدیشان رسید، چنانکه حاجت نیامد بقلب و میمنه و میسره، و قریب هفتصد، هشتصد سر در وقت پیریدند و بسیاری مردم دستگیر کردند و بسیار غنیمت یافتند.»<sup>۲</sup>

روش جنگی سلاطین: در سوره ۲۷ نمل آیه ۳۴ روش شهریان در کشورگشائیها، چنین توصیف شده است قالت ان الملوك اذا دخلوا اقربه افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة و كذلك يفعلون. گفت پادشاهان چون به دیاری حمله آورند، آن کشور را ویران سازند و عزیزترین اشخاص مملکت را ذلیل ترین افراد می‌گیرند و رسم و سیاستشان چنین خواهد بود.<sup>۳</sup>

رفتار سربازان عمرو: می‌گویند عمرولیث در لشکرکشی خود وقتی به نیشابور وارد شد، زستان بود و لشکریان او در خانه‌های مردم نزول کردند. پیرزنی شکایت کرد که مرا درین شهر چهار سراسر است که همه لشکریان تو فرو گرفته‌اند و من با طفلان خود در میان کوچها سرگردان مانده‌ام. عمرو در غضب شد و گفت لشکریان من، از سیستان خانه و سرا بار نکرده. و بدین دیار نیاورده‌اند و ناچار در خانه‌های این شهر اقامت کنند، مگر قرآن نخوانده‌ای که فرمود: ان الملوك اذا دخلوا اقربه افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة. آن زن گفت همان قرآن نیز فرسوده فتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا یعنی این خانه‌های آنهاست که به مناسبت ظلمی که کردند خالی و خراب مانده است.<sup>۴</sup> در جنگی که بین اسیر اسماعیل سامانی و او در گرفت، عمرو با هفتاد هزار کس از سپاه خصم شکست خورد و اسماعیل با دوهزار سرباز فداکار پیروز شد.

نویسندهٔ «روضه المصفا» می‌گوید که عمرولیث هنگامی که از قزوین به سوی زنجان می‌رفت در آن اوان باغات پراز فواکه و انگور بود. اسیر حکم فرمود که هیچ کس پیرامون باغها نگردد و یک من جوویک توپره گاه هیچ بی‌بها و رضای خداوند نستاند.<sup>۵</sup>

رفتار لشکریان عبدالله: در زوایای کتب و اسناد تاریخی، مدارک فراوانی از ستمگری و زورگویی و تجاوزات مالی و ناموسی لشکریان به چشم می‌خورد، و مکرر نمونه‌هایی از مظالم لشکریان در ضمن وقایع تاریخی بیان شده است اینک نمونه‌ای چند از آن مظالم:

وقتی عبدالله طاهر در نیشابور قدم می‌گذاشت، دختری را دید حناپسته و آثار از عروسی بر وی ظاهر، و اسبی را آب می‌داد. پرسید که چگونه است که تو آب می‌دهی؟ گفت: جهت آن که لشکری در خانه ما فرود آمده است، شوهرم را گفت که اسب مرا آب‌ده، شوهرم

۱. همان، ص ۴۳۱. ۲. بیهقی به تصحیح دکتر فیاض، ص ۶۲۸.

۳. همان، ص ۶۵-۷۶۳. (نگاه کنید به مجله سخن، اردیبهشت ۴۵، ص ۹۷ به بعد)

۴. دکتر باستانی، «ادریز، سیاست و اقتصاد صفوی»، پیشین، ص ۴۲۳.

۵. «روضه المصفا»، پیشین، ص ۱۴۳، ص ۲۵.

اعتماد نکرد که مرا تنها بگذارد پیش بیگانه، مرا گفت تو اسب را ببر آب بده. عبدالله طاهرا رقتی در خاطر آمد و در حال از نیشابور بیرون آمد و شادیاخ را بنیاد نهاد و منادی کرد که بعد از این هیچ لشکری در شهر نرود. (شبیبه این حکایت را در مورد سلاطین دیگر نیز آورده‌اند). همچنین آورده‌اند که در روزگار توران شاه که از پسران قاورد پسر چغری بیگ بود، و سلطان کرمان بود. روزی پیش درودگری رفت که در خانه او کاری کرد و پسرکی ترک. چهره دید، گفت: این پسر کیست؟ درودگر گفت پسر من است. گفت: چگونه است که تو تازیکی و پسر ترک؟ درودگر گفت: این سؤال، خدای از تو خواهد کرد. سلطان گفت: چگونه؟ گفت: جهت آن که تو لشکری را در خانه‌های ما فرود سی آوری و ما همه روز بیرون سی باشیم و نمی دانیم که با آنها (زنهای ما) چه سی رود. سلطان را از این خشم گرفت و بیرون آمد و بفرسود تا گواشیر جهت لشکریان بسازند.<sup>۱</sup>

چنانکه گفتیم در محاربات و جنگهای قرون وسطایی، غارت و تجاوز به حقوق عمومی، روش کلی زورسندان بود. اگر شهریاری چون طغرل مخالفت میکرد، اسری نادر و استثنایی به شمار می‌رفت. به حکایت سلجوقنامه، روز عید لشکریان قصد غارت نیشابور کردند، طغرل بیگ گفت: روز عید است، مسلمانان را نشاید رنجانید. چغری بیگ تیرگی نمود و کارد بکشید که: اگر نگذاری که بغارتیم، کارد به خود زنم و خود بکشم. طغرل بیگ تواضع و سواست نمود و به چهل هزار دینار قسط او را راضی کرد...<sup>۲</sup>

چپاول و غارتگری چه در دوران قبل از اسلام، چه پس از نهضت اسلامی سنت و عادت زورسندان بود، اعراب کمابیش، به این روش تمدن برسد ده صبغه مذهبی دادند فردوسی شاعر آزاداندیش ما در وصف آنان گفت:

زیان کسان از پی سود خویش بجویند و دین اندر آرند پیش

سنت غارتگری: راوندی در احوال الصدود ضمن توصیف دوران حکومت سنجری می‌نویسد: «... غزان سرورا که دارالملک بوده، از روزگار چغری بیگ و چندین گاه به ذخایر و دقاین و خزاین سلوک و اسرای دولت آکنده بود سه ره ز ستواتر می‌غارتیدند. اول روز زرینه و سیمینه و ابریشینه، دوم روز برنجینه و روینه و آهنینه، سوم روز خم و خمره و دروچوب بردند و اغلب مردم شهر را اسیر کردند. و بعد از غارتهای عذاب می‌کردند تا نهنانها می نمودند و بر روی زمین و زیر زمین هیچ نگذاشتند. پس روی به نیشابور نهادند... خلق زن و مرد اطفال در مسجد جامع منیعی گریختند، غزان تیغ در نهادند و چندان خلق را در مسجد کشتند که کشتگان در میان خون نا پیدا شدند.

چون شب در آمد... در مسجد مَطْرَز... دو هزار مرد نماز کردی و قبه عالی داشت منقش از چوب... آتش در آن مسجد زدند و شعله‌ها چندان ارتفاع گرفت که جمله شهر روشن شد. تا روز، بدان روشنی غارت می‌کردند و اسیر می‌بردند... چون ظاهر چیزی نمانده بود نهان و دیوار می‌سفتند و سرایها خراب می‌کردند و اسیران را شکنجه می‌کردند و

۱. این حکایت را در مورد دهکر سلاطین نیز آورده‌اند.

۲. این دو فقره را استاد مجتبی‌مینوی اثر جنگی حمله نقل کرده است؛ داستانهای و قصه‌ها، ص ۸۸.

۳. سلجوقنامه طبری، پیشین، ص ۱۸.

خاک در دهان می‌آگندند تا اگر چیزی دفین کرده بودند می‌نمودند، وگرنه می‌مردند. مردم به‌روز در چاهها و آهونها و کاریزهای کهن می‌گریختند... چون نماز شام غزان از شهر بیرون رفتندی، مردم بیامدندی تا غزان چه کرده و چه برده، و در شمار نیاید که در این چند روز چند هزار آدمی به‌قتل آمد.

و چون غزان برفتند، مردم شهر را به‌سبب اختلاف مذاهب، حقایق دشمنی‌ها قدیم بود، هر شب فرقی از محلتی حشر می‌کردند و آتش در محلت مخالفان می‌زدند تا خرابیها که از آثار غز مانده بود اطلال شد و قحط و وبا، بدیشان پیوست تا هر که از تیغ و شکنجه بسته بود به‌نیاز بمرد... نشابوری بدان مجموعی و آراستگی چنان شد که هیچ کس محلت خود باز نشناخت... با جمعه بلاد خراسان غزان همین معامله کردند مگر شهر هرات که باره محکم داشت نتوانستند ستند...»<sup>۱</sup>

غزالی در بخش دوم «احیاء» نسبت به‌سلامت اخلاقی نظامیان اظهار سوءظن می‌کند «... نظامیان در عصر غزالی اعم از ترکها، ترکمنها و دیگر اقوام بخش عمده‌ای از جامعه را تشکیل می‌دادند، سوءظن غزالی در این باب بحدی شدید است که وی حلیت (حلال بودن) معامله با این دسته را که اموالشان را از طریق چپاول و غارتگری بدست آورده‌اند مورد تردید قرار میدهد.»<sup>۲</sup> و اعمال ناروای نظامیان را از لحاظ شرعی و عرفی و اخلاقی محکوم میکند.

بزرگمهر که مردی روشن‌بین و بشردوست بود، با ستمگری سپاهیان به‌توده مردم سخت مخالفت می‌نمود و بد انوشیروان می‌گفت چرا «لشکر بر ولایت ملک مهربان نباشند و بر مردم ولایت مرحمت و شفقت ندارند و همه در آن کوشند که کیسه خویش پر کنند و غم ولایت نخورند و رعیت را نیکو ندارند.»<sup>۳</sup>

و از سر خیرخواهی و مال اسدیشی به‌خسرو می‌گفت «رضا نباید داد که لشکر را این قدرت و تمکین باشد.»<sup>۴</sup>

در نتیجه همین صراحت لهجه و اعتراضات دیگر به‌زندان ائتاد و هرگز عجز و ناتوانی از خود نشان نداد و در پاسخ انوشیروان گفت: «که روزم به‌از روز نوشیروان.» شاهنامه.

«می‌گویند امیر اسمعیل سامانی به‌حکم عدالتخواهی به‌سربازان خود اجازه نمی‌داد که از میوه درختان مردم تناول کنند...»<sup>۵</sup>

مطالعه نعل بها: در عهد سلاجقه قشون به‌رامشاه از طریق خراسان به‌سوی کرمان و جیرفت رهسپار می‌شود. در این لشکرکشی به‌قول نویسنده تاریخ سلاجقه: «چند روز در جیرفت و رساتیق بازار، نهب و غارت قایم بود. و قتل و شکنجه و تعدیب دایم، سؤیدالدین بزرگان ولایت را که اسیر بودند، یک‌یک فرا می‌خواند و به‌الوان جفا و انواع سرزنش می‌رنجانید. و شهنه‌ای به‌برد سیر فرستادند و فرمود تا صد هزار دینار زر نقد کسرمانی از جهت نعل بها لشکر بر رعیت و شهر قسمت کنند و لشکریان را درخانه‌های مردم جا دادند.

۱. (احق الصدور، پیشین، ص ۸۳-۱۸۱).

۲. سیاست و غزالی، از هادی لائوت، ترجمه مهدی مظفری، ج ۱، ص ۴۳۳.

۳. سیاستنامه، پیشین، ص ۲۰۲. ۴. حبیب‌السیور، پیشین، ۱۲۳ ص ۲۵۵.

از لشکر غریب و نزول در منازل و سراهای خاص و عام و انواع تکالیف، مردم در رنج و مشقت بودند.»<sup>۱</sup> به این ترتیب می‌بینیم که در عصر فتودالیسم گاه سپاهیان متجاوز پس از نهب و غارت و تجاوز به مال و جان و ناموس مردم، در پایان کار از مردم ستم کشیده مقدار معتناهایی به نام فعلیها مطالبه می‌کردند. «وکسانی که از پرداخت این پول خودداری می‌کردند، به انواع رنج و شکنجه مبتلا می‌شدند.»<sup>۲</sup>

اعتراض به تعدی سربازان: ابوالمفاخر رازی که معاصر محمد بن ملک‌شاه است (۹۸ و ۹۹- ۵۱۱) در مقام انتقاد از عمل سربازان، این شعر را در ری به سلطان مسعود بن محمد بن ملک‌شاه فرستاده است:

ای خسروی که سایش حکم تو بر فلک  
برتر ز طاق و طارم کیوان نشسته است  
... شاه اسپاه تو که چو مورند و چون ملخ  
برگرد دخل و دانه دهقان نشسته است  
بازان عدل بار که این خاک سالهاست  
تا بر آید وعده باران نشسته است  
ابوالفضل بیهقی گوید «دست لشکریان از رعیت چه در ولایت خود و چه در ولایت  
بیگانه و دشمن کوتاه دارند»<sup>۳</sup> و در مقام اندرز به شهریاران و زورمندان می‌گوید: «و باش از  
برای رعیت پدری مشفق...»<sup>۴</sup>

شرط پیروزی: غزالی از قول افلاطون مینویسد «هر پادشاهی که او را بر دشمن ظفر خواهد علامتها و نشانه‌های او آن بود که بتن خویش قوی بود و زبان خاموش بود و بدل با رأی و تدبیر بود و باخرد بود و اندر ملک با شرف بود و در دل مردمان شیرین بود و اندر کارها آهسته بود و از روزگارهای گذشته با تجربت بود... هر پادشاهی که این خصصتها همه در وی بود اندر چشم دشمن با هیبت و بی‌عیب بود...»<sup>۵</sup>

ترکیب ارتش: در دوره قرون وسطا به علت نبودن وحدت و هم‌آهنگی ملی و اجتماعی وجود اختلاف شدید بین فتودالها و زورمندان، سلاطین برای بهره‌برداری از اختلافها و تضادهای موجود اجتماعی، حتی الاکان افراد سپاهی را از ایلات و قبایل و عشیره‌های مختلف که با هم از جهات اخلاقی، مذهبی و اقتصادی دشمنی و اختلاف داشتند انتخاب می‌کردند.<sup>۶</sup> نظام الملک در این باره می‌گوید: «چون لشکر همه از یک جنس باشند، از آن خطرها خیزد و سخت کوش نباشند، و تخلیط کنند، باید که از هر جنس باشند و دو هزار مرد دیلم و خراسانی باید که بر درگاه مقیم باشند؛ آنچه هستند بدارند و باقی راست کنند. و اگر بعضی از این گرجیان و شبانکارگان پارس باشند روا باشد که این چنین مردمان همه نیک باشند.»<sup>۷</sup>

انضباط و تحمل  
یک سرباز  
نصرین احمد یکی از سپهسالاران خود را که علی نام داشت به  
حرب «ماکان» نامزد کرد. در حالیکه نصر به او اندرزهای سیاسی  
می‌داد کژدسی به درون پیراهن علی راه یافت و هفده نوبت او را

۱. تاریخ سلاجقه، پیشین، ص ۴۹. ۲. همانجا. ۳. تاریخ بیهقی، پیشین، ص ۲۴۲.

۴. همان، ص ۳۱۳. ۵. نصیحة الملوك، به اهتمام استاد عمالی، ص ۱۵۱. ۶. همان، ص ۱۱۹.

۷. سیاستنامه، به اهتمام هوورث، پیشین، ص ۱۲۸.

نیش زد. ولی علی دم برنیاورد. چون سخن نصیر پایان یافت، علی جامه از تن بیرون کرده و حاضران از ماجرا با خبر شدند چون امیرنصیر علت تحمل او را پرسید، گفت: «اگر در حضور امیر از زخم کژدمی اضطراب نموده سخن پادشاه را ناتمام بگذارم، چگونه به استقبال شمشیر دستان رفته با اعدا قتل توانم کرد.»<sup>۱</sup>

سبکتکین و سپاهیان: پس از آن که سبکتکین به زمامداری رسید، سعی کرد که سران سپاه و نظامیان را از ملکداری و مالاندوزی برکنا دارد... پس سپاه را بخواند و خزینه بدیشان نمود و گفت: کارسلک به لشکر راست است و کار لشکر به مال، و مال به عمارت و عدل حاصل می شود... پس گفت با هر ترکی دیهی می بینم و سلطانی، چون لشکر برزیگری کند، کار حرب ملازمت نتواند. و باید که همه دیهها به تصرف دیوان دهید که من عمارت می فرمایم و شما احتیاجی که دارید از خزانه بستانید... و هم چنان کردند...<sup>۲</sup>

در لغت نامه دهخدا در مورد عارض لشکر چنین توضیح داده شده است:  
عارض لشکر: یعنی سالار فوج و کسی که لشکریان را شمار کند و مان سپاه ببیند... و عارض را فرمان داد نامهایشان به دیوان عرض بنوشست و بستگانشان پیدا کرد.

تاریخ سیستان

وزیر و عارض و صاحب دیوان و ندما حاضر آمدند...

تاریخ بیهقی

... همه لشکر را گرد آوردند، ولی عارض را فرمود که شمار کنند هزار هزار و پانصد هزار سوار جنگی بودند.

خبر داد عارض که سیصد هزار برآمد دلیران مفرد سوار<sup>۳</sup>

نظامی

سپاه دعاگویان: نظام المنک به حکم سیاست، هر سال قسمتی از وجوه خزانه را به علما و روحانیان می داد، جمعی از سر اعتراض به ملک شاه گفتند: «نظام المنک هر سال از خزانه نهصد هزار خلعتی به علما و زاهدان و عابدان می دهد و شما را از آن هیچ نفعی نیست و با آن مبلغ، لشکر جرار به هم می توان رسانید. سلطان این سخن را با حوصله بازگفت، خواهج فرمود که به آن زر لشکری ترتیب می تواند داد، من به آن زر برای تولشکری ترتیب کنم که از اول شام تا صبح بر درگاه احدیت حضرت الله، به قدم صادق ایستاده اند.»<sup>۴</sup>

این خلدون در مقدمه خود جنگها را از دو نوع بیرون نمی داند، یکی جنگهایی که به صورت حمله و گریز بیشتر در بین اقوام وحشی نظیر اعراب و بربرها صورت می گیرد که هدف اساسی از این نبردها، کسب ثروت

صف آرائی در میدان

جنگ انواع نبرد

و به دست آوردن آذوقه های مورد نیاز است. نوع دوم جنگهای منظم که از راه لشکر کشی و باصغوف و قواعد معینی انجام می گیرد. در این نبردها پایداری و مقاومت بیشتری از طرف رزمجویان نشان داده می شود. زیرا افراد ارتش، هر یک در جهات اربعه به ترتیبی که فرمانده کل تعیین کرده قرار می گیرند.

۱. حبیب السیر، پیشین، ۲۳، ص ۲۵۹.

۲. سید نفیسی (آثار کشفیه به هفت)، مجله مهر، سال ۳، ص ۶۷۹.

۳. ذک. لغتنامه دهخدا، ص ۷. ۴. (رضه الانوار)، پیشین، ص ۲۴۸.